

سیاست علوی

روایت چهارم؛ تمامیت حجت

الامام علی علیه السلام: أما و الذی فَلَقَ الحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ، لولا حضور الحاضر، و قیام الحجة بوجود الناصر، و ما أخذ الله على العلماء الا یتاروا على كظله ظالم، و لا منع مظلوم، لَأَ لَقِيتُ حَبْلَهَا على غاربها، و لسقيتُ آخرها بكأس أولها، و لَأَلْفَيْتُم دنیاکم هذه أزهى عندی من عطفه عنی.

امام علی علیه السلام: آگاه باشید! سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را بیافزید، اگر حضور حاضران نبود و حجت با وجود یاور تمام نمی‌شد، و (اگر نبود) پیمانی که خداوند از عالمان گرفته که بر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، بی قرار باشند، هر آینه، افسار حکومت را بر پشتش رها می‌کردم و آخرش را با کاسه اولش سیراب می‌ساختم و می‌دیدید که دنیای شما نزد من، از آب بینی بز ماده‌ای بی ارزش‌تر است. (نهج البلاغه، ترجمه شهیدی سید جعفر، ۱۳۹۰: خطبه ۱۱/۳)

این روایت فراز پایانی خطبه سوم نهج البلاغه، مشهور به خطبه «شقشقیه» است. نام این خطبه از فرمایش امام علی علیه السلام به ابن عباس در پایان خطبه گرفته شده است. زیرا ایشان در این خطبه خلاصه‌ای از داستان خلافت و ظلمی که بر ایشان گذشت و صبر و ۲۵ سال خانه نشینی را بر هر اقدام دیگری ترجیح داد تا سرانجام امر خلافت به او رسید؛ سخن می‌گفت تا اینکه به هنگام فراز پایانی خطبه، مردی از اهل سوار یا همان عراق با دادن نامه‌ای به دست امام علی علیه السلام، سخن آن حضرت را قطع می‌کند. سید رضی از ابن عباس نقل کند که بعد از پرداختن به آن نامه از امام علی(ع) تقاضا کردیم سخن خود را از همان جا که قطع فرمودید ادامه دهید. ایشان با گفتن جمله‌ای کنایه آمیز از ادامه سخن خودداری فرمودند. امام علی علیه السلام به ابن عباس فرمود: هیئات یا ابن عباس تلک شقشقه هدرت ثم قرت. شارح شیرازی گوید: «شقشقه» در اصل به معنی قطعه پوستی بادکنک مانند است که وقتی شتر به هیجان در می‌آید از خود بیرون می‌فرستد و هنگامی که هیجانش فرو نشست به جای خود باز می‌گردد. (مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۹۰: ۴۰۳/۱) کنایه از اینکه آنچه گفته شد از سوز دل به زبان آمد و اکنون با قطع شدن سخن، آن سوز دل به سردی گرایید و میلی برای ادامه دادن آن نیست: «این سوز درونی بود که زبانه کشید و سپس آرام گرفت و فرو نشست». ابن عباس گوید: به خدا سوگند من هیچ گاه بر سخنی همچون این سخن (خطبه ناتمام شقشقیه، تأسف نخوردم که علی علیه‌السلام آن را تا به آنجا که می‌خواست برسد ادامه نداد.

امام علی علیه السلام در فراز آخر خطبه شقیقه به مسأله مهمی در باب حکمرانی پرداخته است. و آن پرسش از چرایی پذیرش امر حکومت است؟ این پرسش در امتداد پرسش اصلی فلسفه سیاسی است. پرسش بنیادین فلسفه سیاسی، ضرورت حکومت است. آیا حکومت ضرورت دارد یا خیر؟ امام علی علیه‌السلام، پاسخ این پرسش بنیادین را در جواب به شعار خوارج فرمودند: «و انه لا بد للناس من امیر بر أو فاجر» (خطبه ۴۰).

ولی ضرورت حکومت تلازمی با حاکمیت من یا دیگری ندارد. کسی نمی‌تواند بگوید چون حکومت ضرورت دارد؛ پس من حاکم هستم. اینکه چرا من حاکم هستم یا حاکمیت از آن من به دلیل دیگری نیاز است و با دلیل ضرورت حکومت نمی‌توان آن را اثبات کرد. در غیر این صورت، هر شخصی می‌تواند به صرف ضرورت حکومت؛ حاکمیت را از آن خود بداند. بنابراین، حاکم بودن، وصف ذاتی هیچ انسانی نیست مگر آن که از شرع و عقل دلیلی بر ذاتی بودن چنین وصفی (حاکم

بودن) برای فرد یا اشخاصی موجود باشد. در آن صورت باید به مفاد دلیل شرعی یا عقلی عمل کرد و حکومت را به شخص تعیین شده واگذار کرد.

دو رویکرد اصلی در باب تعیین حاکم وجود دارد. بعد از ضرورت حکومت؛ گروهی حاکمیت را به مثابه حق تلقی می‌کنند. حاکمیت چنان حقی تلقی می‌شود که صاحب آن می‌تواند مطالبه کند. آن گاه این پرسش طرح می‌شود که این حق (حاکمیت) از آن کیست؟

آیا حاکمیت حق فرد یا گروه معینی است یا حق مردمی است که قرار است حاکم بر آنان حکمرانی کند. اما در رویکرد دوم، حاکمیت به مثابه وظیفه تلقی می‌شود. فرد یا گروه معینی از ناحیه مرجع معینی مکلف به حکمرانی می‌شود. اجتماع این دو رویکرد در نظریه سوم متصور نیست یعنی حاکم نمی‌تواند با استناد به حق و تکلیف، حکومت کند. البته معنایی از حق با تکلیف تلازم پیدا می‌کند و فرد مکلف به حکومت می‌تواند یا حق مطالبه حکومت را دارد. ولی چون این حق، به لحاظ رتبی متأخر از تکلیف است؛ قابلیت اجتماع با تکلیف را ندارد تا رویکرد سومی شکل بگیرد. به هر روی، در رویکرد دوم، همچون رویکرد اول، پرسش از مرجع چنین تکلیفی مطرح می‌گردد. کدام مرجع می‌تواند فرد یا گروه معینی را مکلف به حکمرانی کند. فراز پایانی خطبه شقشقیه امام علی علیه السلام دلالت بر تکلیفی بودن حاکمیت دارد.

حکومت، وظیفه و تکلیف است که به فرد یا گروه معینی تعلق می‌گیرد. حاکم موظف به انجام مأموریت‌های حکومتی است. زیرا دلایلی که امام علی علیه السلام برای پذیرفتن حکومت بیان فرموده است، دلایل الزام آور است. با این دلایل هیچ حق اولیای را نمی‌توان اثبات کرد مگر حق متأخر که از محل بحث خارج است. امام علی علیه السلام در این خطبه به سه دلیل الزام آور اشاره فرموده است: اول؛ حضور جمعیت زیاد برای بیعت کردن است. «حاضر» به معنای «شخص یا چیزی» است که حضور دارد و به گفته ارباب لغت گاه به معنای «قبیله و طایفه بزرگ» نیز آمده است. (مکارم شیرازی نامه، ۱۳۹۰: ۳۹۸/۱) در اینجا جمعیت بزرگ مهاجر و انصار مراد است که برای بیعت با آن حضرت. حضور گسترده‌ای به پا کردند. به هر روی، دلیل اول حضور جمعیتی فراوان برای بیعت کردن است.

دوم، وجود یاور است که حجت را بر امام تمام کرده است. یاوران نمی‌توانند غیر بیعت‌کنندگان باشند و الا با جماعت مزدور تفاوتی پیدا نمی‌کنند. مزدوران افراد اجیر شده برای یاری رساندن به اجیر کننده است؛ بی آنکه با شخص اجیر کننده بیعت کنند. و حال آن که مقصود امام علی علیه السلام از ناصرین، مزدوران نیست. اجیر کردن افراد برای تصاحب قدرت، عمل دنیا طلبان است. آن گونه که معاویه برای تصاحب قدرت چنین کرد و خیر افراد را برای یاری رساندن به خود با زر و منصب اجیر می‌کرد. پس مراد از ناصرین در سخن امام علی علیه السلام همان بیعت‌کنندگان است. لیکن آن حضرت از این تکرار، بیان مطلبی را در نظر دارند و آن است که در امر حکمرانی بیعت کافی نیست بلکه باید بیعت توأم با یآوری باشد. بیعت‌کنندگان با شخص حاکم پیمان می‌بندند که در امر حکومت به او یاری می‌رسانند چنین وضعی برای بیعت‌کنندگان الزامی است. زیرا حاکم به یاور احتیاج دارد و اگر بیعت‌کنندگان یاری رسانی نکنند و او نیز مایل به اجیر کردن مزدوران نباشد، حکومت سقوط خواهد کرد. پس حجیت عمل بیعت‌کنندگان با و صف یاری رساندن تکمیل می‌شود. به صرف بیعت، حجت بر امام تمام نمی‌شود. گویا، امام علی علیه السلام چنین وصفی را در جماعت بیعت‌کنندگان مشاهده کردند که چنین گفتند.

سوم؛ عهد گرفتن خداوند از علماء است که برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده و مظلوم سکوت نکنند. شارح بحرانی «کُظَه ظالم» را کنایه از قدرت ظالم و «سُغَب مظلوم» را کنایه از شدت مظلومیت دانسته است. (ابن میثم، ۱۳۸۵: ۳۷/۲) هر چقدر قدر ظالم بیشتر باشد؛ اشیای او برابر پرخوری و تصاحب اموال مردم و ریختن خون بی گناهان بیشتر می‌شود و

مظلوم هر چقدر گرسنه‌تر باشد، نشانه رنج و ستم بیشتر بردن اوست. این او، شدت قدرت ظالم و گرسنگی مظلوم، ملازم یکدیگرند. اما این سخن امام علی علیه السلام هم می‌تواند اخبار از قول خداوند سبحان باشد به اینکه از علما خواسته شده برابر ستمگر و رنج مظلوم سکوت نکنند. و هم می‌تواند اخبار از امر وجدانی باشد. هر عالم خداترسی با وجدان می‌یابد که در پیشگاه عدل الهی از او سؤال خواهد شد که آیا برابر ظلم ستمگران و رنج گرسنگی مظلومان سکون کردی یا وارد عمل شدی. حتی عالم خدانشناس نیز برابر ندای وجدان مسئول است. گرچه او وجود خدا را انکار می‌کند ولی نمی‌تواند این ندای وجدانی را انکار کند. پس بر هر عالمی واجب است برابر ظلم ظالمان و مظلومیت مظلومان سکوت نکند. شارح شیرازی، دلیل سوم را به مثابه هشدار به دانشمندان دانسته است که به هنگام فراهم بودن شرایط سکوت می‌کنند: این سخن امام(ع) هشدار است به همه اندیشمندان و علمای امت‌ها که وقتی امکانات تشکیل حکومت و اجرای عدل و قسط الهی فراهم گردد، سکوتشان مسئولیت آفرین است، باید قیام کنند و برای بسط عدالت و اجرای فرمان خدا مبارزه با ظالمان را شروع نمایند. آنها که می‌پندارند، تنها با انجام فرائض همچون نماز و روزه و حج و پاره‌ای از مستحبات، وظیفه خود را انجام داده‌اند، سخت در اشتباه‌اند. اجرای عدالت و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظلم ظالمان نیز در متن وظایف اسلامی آنان قرار دارد. (مکارم شیرازی ناصر ۱۳۹۰، ۱/ ۴۰۰)

چنان که گفته شد سه دلیل فوق تکلیف آور هستند و نه اثبات کننده حق. این سه دلیل امام علی علیه السلام را مکلف به پذیرش حکومت و به دست گرفتن مهار قدرت کرده است. اگر این سه دلیل نبود؛ علی را با حکومت چه کار که سراسر امر دنیوی است. عرب هنگامی که کاری با شتر نداشته باشد مهارش را پرستش می‌افکند و آن را به حال خود رها می‌کند. امام علی علیه السلام امر حکومت را به همان مهار شتر تشبیه کرده‌اند که اگر آن سه دلیل مرا به گرفتن مهار حکومت تکلیف نکرده بود؛ آن را به گردن حکومت انداخته رهاش می‌کردم. تا هر کس به دستش آورد اگر مردم با دیگری بیعت می‌کردند؛ برای من تفاوتی نمی‌کرد. همانطور که در گذشته صبر و شکیبایی کردم، اکنون نیز چنین می‌کردم. پس بر آن حضرت آسان است که ادامه ستمی را که بر او روا داشته‌اند با همان جام اولی که بر او خوراندند، خود را سیراب کند: «لسقیت آخرها بکأس اولها».

حکومت در نظر اهل دنیا جز سامان دادن عادلانه یا ظالمانه دنیوی نیست. مردم برای زندگی خوب دنیوی به حکومت حاکمان تن می‌دهند. قدرت طلبان با این شعار که من دنیای خوبی را برای مردم فراهم می‌سازم؛ قدرت و حکومت را تصاحب می‌کنند. ونهایت کارشان همان تصاحب دنیای مردم است. اما مردان راستین خدا چنین نگرشی ندارند. آن دنیا را در تعارض با خدا و آخرت می‌دانند هر چه به دنیا نزدیک شوند؛ از خدا و آخرت دورتر می‌شوند. پس، اگر با همان نگاه دنیا دوستان و قدرت طلبان به امر حکومت نظر کنند؛ حکومت در نظرشان بی‌ارزش‌تر از هر چیز بی‌ارزش است. امام علی علیه السلام بی‌ارزشی حکومت را به آب بینی گوسفند هنگام عطسه کردنش، تشبیه کرده است. حکومت دنیوی مردم حتی به این اندازه ارزش ندارد. اگر حکومت تنها به همین معنایی که قدرت طلبان و دنیادوستان در نظر دارند باشد؛ آن گاه مردم می‌فهمیدند که حکومت به معنای دنیویش برای امام علی علیه السلام بی‌ارزش‌تر از آب بینی گوسفند به هنگام عطسه کردنش است: «ولا لفیتم دنیاکم هذه أزهذ عندی من عطفه عنز»

دو نکته

نکته اول: آیا شرطیت سه دلیل یاد شده در کلام حضرت وصی علی علیه السلام به نحو شرطیت افرادی است یا مجموعی؟ یعنی آیا پذیرش حکومت با جمع بودن هر سه دلیل الزام آور است یا با وجود هر یک از سه دلیل، حکومت کردن واجب

می‌گردد. از بیان سه دلیل یاد شده به نظر می‌رسد که باید قایل به شرطیت مجموعی بود. زیرا چنان که گفته شد دلیل اول و دوم ملازم با یکدیگرند. زیرا صرف حضور بیعت‌کنندگان کافی نیست. آنان باید متعهد به یآوری کردن با حاکم باشند. و نیز صرف ناصر بودن هم کافی نیست. زیرا نصرتی که توأم با بیعت نباشد؛ مشروعیت ندارد. چنین نصرتی مزدوری است و مردان خدا برای برپایی حکومت اسلامی، مزدور اجیر نمی‌کنند. گرچه دلیل سوم (تعهد علما) در هر زمان محقق است و هیچ عالمی نمی‌تواند از چنین عهدی شانه خالی کند؛ ولی با تحقق دو دلیل اول، حقیقت پیدا می‌کند. شارح بحرانی گوید: «تحقق دو دلیل اول شرط تحقق دلیل سوم است؛ زیرا با بیعت نکردن مردم با امام و نبودن یاور، منکرات این بین نمی‌رود. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۸۵: ۳۷/۲)

نکته دوم: ممکن است گفته شود با فرض این سه دلیل، چگونه است که امام علی علیه السلام بعد از رحلت رسول اکرم صلی... علیه و آله و آغاز خلافت، دست به مخالفت زد و حکومت را حق خود می‌دانست. در حالی که نه بیعت‌کننده‌ای بود و نه ناصری. پاسخ آن است که مخالفت علی علیه السلام در آغاز خلافت، حرکت اعتراضی به پیمان شکنی و یاری نکردن مهاجر و انصار در احقاق حق خود بود. به عبارت دیگر، از آنجا که علی بی‌ابی طالب در روز غدیر از جانب خداوند به جانشینی پیامبر منصوب شدند و رسول خدا (ص) در آن روز از همه مسلمانان که با ایشان حج گزارده بوده برای آن حضرت بیعت و عهد یآوری گرفته بود؛ پس می‌توان گفت تا پیش از واقعه سقیفه، هر سه دلیل برقرار بوده است. پس، امام علی علیه السلام مکلف به امر حکومت بوده است و اگر اعتراض نمی‌کرد؛ سرپیچی از تکلیف تلقی می‌شد. اما، پس از سقیفه و تعیین جانشین پیامبر از سوی مهاجر و انصار، به تدریج معلوم گردید که به جز عده‌ای اندک، همگان دست از بیعت و عهد یآوری که در حضور پیامبر خدا صلی... علیه و آله با امام علی علیه السلام بسته بودند، برداشته‌اند. در نتیجه آن حضرت دست از اعتراض برداشت و سکوت را اختیار کرد. در واقع بیعت مردم پس از قتل عثمان بن عفان با امام علی علیه السلام، احیای بیعت مهاجر و انصار در روز هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجری بوده است. به عبارت دیگر، مردم دو بار با امام علی علیه السلام بیعت کردند.

مهدی‌زادگان

۹۴/۱۰/۱۸